



## بحثی در مورد تاریخ فرهنگی چین

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصل اول

ملت چین یکی از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین اقوام جهان است. علم باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در مدت دو میلیون و پانصد هزار سال قبل، چینی‌های قدیم در این سرزمین به کار، زندگی، تولید و پیشرفت مشغول بوده‌اند. قدیمی‌ترین نوشته‌های معتبر تاریخی چینی که تا به حال پیدا شده حدود پنج هزار سال قدمت دارد.

چینی‌ها در سیر طولانی تاریخ تمدن جهان، قدم‌های بسیاری در راه پیشرفت بشریت برداشته‌اند. فرهنگ‌ها و تمدن‌های قدیم به مانند فرهنگ بابل، مصر قدیم، هند، یونان و روم قدیم و... در مدتی تبلور کرده و روشنایی بخشیده‌اند، ولی با مرور زمان بعضی از آنها نابود شده و برخی دیگر توسط تمدن‌های بعدی از بین رفته‌اند و برخی نیز به عللی با سکون مواجه شده و تالو خود را از دست

## قدم‌های سنگین از سنت تا تجدید

نوشته لی جن گانگ

داده‌اند. در این میان فقط تمدن چین بوده که با وجود رکودهای متعدد در طی سیر صعودی خود، باز هم با کمک نیروی حیات و تداوم خود، در طول چند هزار سال همواره به پیش رفته و به منظره جالبی در تاریخ فرهنگ بشر تبدیل شده است.

طی تاریخ و زمان موجب تکامل می‌شود. به همین جهت تاریخ طولانی حیات فرهنگ چین، موجب کامل‌تر شدن مضمون آن و عمیق‌تر شدن اثر آن شده است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت سنن دیرینه تاریخی، هنر و ادب زیبا، عقل فلسفی عمیق، علم و تکنولوژی پیشرفته، پیشرفت و تکامل فرهنگ چین را به خوبی منعکس کرده و قوه ابتکار چینیان را نسل به نسل نشان داده است. اخلاق واقع‌بینانه مورّخین، علوم مجرب چین، ایدئولوژی عمیق و مسئولیت سنگین تاریخی، موجب پرورش مردم چین شده است. همچنین دانش و عقل فلسفه‌دانان چینی مبنی بر وحدت آسمان و انسان، و تضادهای بین طبیعت و شخصیت انسان، روحیه چینیان را در جهت آشنایی با آسمان، مبارزه با آسمان، دوست داشتن آسمان و همزیستی با آسمان ایجاد کرده است. این روحیه چینیان باعث شده که آنها ابدیت را تجربه کنند و به این نکته پی ببرند که در این دنیای محدود دانش نامحدود است، و زندگی سراسر هنر است.

علوم طبیعی و تکنولوژی در چین قدیم بسیار پیشرفته بوده و منجمی، تقویم چینی، علم کشاورزی، پزشکی، ریاضی و اختراعات بی‌شمار دیگر، نه تنها در تولیدات و زندگی چینی نقش به‌سزایی دارند، بلکه بر

پیشرفت فرهنگ جهان نیز تأثیر عمیقی دارند. طبیعی است که فرهنگ چین به مدت زیادی در جهان در مقام نخست قرار داشته و با مقام رفیع خود به تمام آسیا و جهان منتشر شده است. از زمان قدیم، فرهنگ چین به کشورها و مناطق دیگر آسیا از جمله کره، ژاپن، ویتنام، کامبوج، تایلند و مالزی راه یافته است و این فرهنگ در پیشرفت فرهنگی، سیاسی، مذهبی، فنی و هنری این کشورها تأثیری عمیق داشته؛ به‌طوری که چین از دیرباز به عنوان مرکز فرهنگی آسیا شناخته شده است. در حدود قرن سیزدهم، فرهنگ چین به وسیله تجار عرب به کشورها و مناطق مختلف اروپا راه یافت و در پیشرفت فرهنگی اروپا هم نقش مهمی ایفا نمود. در قرن هفدهم مبلغین غربی افکار کنفوسیوس و اسناد ادبی قدیم چین را به اروپا برده و آن را به سلاح مبارزه با فنودالیسم مبدل کردند. اما در مجموع چیزهایی که چین در طی دو هزار سال، یعنی از ۲۰۰ سال قبل از میلاد تا سال ۱۸۰۰ میلادی، به غرب داده بسیار بیشتر از چیزهایی است که از غرب گرفته است.

لازم به ذکر است که شکوفایی تاریخی چین و حیثیتی که چین در آن زمان در جهان به دست آورده،

در حدود قرن سیزدهم  
فرهنگ چین به وسیله تجار عرب  
به مناطق مختلف اروپا راه یافت  
و در پیشرفت فرهنگی اروپا  
هم نقش مهمی ایفا نمود

نمی‌تواند پوششی بر رکود کامل فرهنگی این کشور در عصر معاصر باشد. در طی سیصد سال سختی، از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم، فرهنگ چین توسط موج مدرنیته شدن جهان به عقب رانده شد. با مروری بر این سیصد سال بدبختی، می‌توان علل رکود کلی فرهنگ چین را به شرح زیر دانست:

وقتی که غربی‌ها از شب‌های سرد و تاریک قرون وسطی خارج شدند، چین در مراحل آخر جامعه فئودالیسم قرار داشت. در آن زمان با پیشرفت اقتصاد بازاری در مناطق جنوب رودخانه یانگ تسه، به‌خصوص در محور جنوب شرقی سواحل دریا، نهال بورژوازی کاشته شد. در آن زمان از نظر فرهنگی و ایدئولوژیکی، افکار ضدفئودالی به وسیله مالکان کوچک و متوسط، تجار و شهرنشینان شکل گرفته بود. در آن هنگام انتقاد از خود در داخل فرهنگ فئودالیستی آغاز شده بود. این انتقادها هم نشان‌دهنده توقف فرهنگ اصلی فئودالیستی بوده و هم نشان‌دهنده تغییر منطقی چین از شکل سنتی به شکل مدرنیته بود. اگر فرهنگ چین بدین سو پیش می‌رفت، ممکن بود از منطقه خطرناک تاریخی گذشته و در راه مدرنیته شدن با غرب رقابت کند.

اما تاریخ این سرنوشت را برای چین رقم زده بود. در اواخر سلسله مینگ (Ming) و اوائل سلسله چینگ (Qing)، جنگ‌های گسترده کشاورزان و جنگ‌های ملی موجب کاهش سریع و بسیار جمعیت داخل چین، خرابی شهرها و شهرستان‌های مناطق جنوب رود یانگ تسه و رکود کلی اقتصاد بازاری شد و از پیشرفت اجتماعی و فرهنگی چین به سوی نوع معاصر آن جلوگیری کرد. سیاست درهای بسته و خفه و استبداد فرهنگی موجود در زمان مینگ نه تنها در زمان چینگ بهبود نیافت، بلکه شدیدتر هم شد. از امپراطوری کانگ‌سی (Kang Xi) تا زمان امپراطوری چیان‌لونگ (Qian Long) با اقدامات استبدادی، انگیزه پیشرفت اجتماعی و فرهنگی چین به سوی مدرنیته شدن از بین رفته بود. همه اینها با هم موجب شد که اقتصاد بازاری چین تکمیل نشود و فرهنگ تازه به وجود آمده پیشرفت نکند. علل درونی موجب این نوع سرنوشت اسفانگیز مردم و فرهنگ چین هستند.

عقب‌افتادگی و رکود موجبات توسری خوردن را فراهم می‌کنند. هنگامی که قدم‌های فرهنگ معاصر غربی در اروپا استوار شد و چنگال‌های کاپیتالیست خود را به سوی آسیا دراز کرد، چینیان در میان خون و آتش از خواب بیدار شدند و دریافته‌اند که به اندازه یک دوره زمانی از دنیا عقب هستند. پیش‌قدمان معاصر چین می‌خواستند خود را به بقیه برسانند، ولی ساختار تاریخی جهان و دولت فاسد چینگ باعث شکست‌های پیاپی و دردناک آنان شدند.

## فصل دوم

در سال ۱۸۴۸ مارکس و انگلس در توصیف چهره اقتصاد کاپیتالیستی غرب نوشتند: «پیروزی بر نیروی طبیعی، بکار انداختن ماشین‌آلات، استفاده از مواد شیمیایی در صنعت و کشاورزی، کشتی رانی در آب‌ها، بهره‌برداری از راه‌آهن، استفاده از تلفن، رفاه و اکتشاف قاره‌ها، رفت و آمد در مسیر رودخانه‌ها، افزایش بسیار زیاد جمعیت، و...؛ در کدام یک از قرون گذشته می‌شد فکر کرد که چنین پتانسیل عظیم تولیدکننده‌ای در نیروی کار جامعه نهفته است.» «نیروی تولیدی که طبقه بورژواها در عرض کمتر از یک صد سال حکومتشان در جهان ایجاد کردند، عظیم‌تر و بیشتر از تمام نیروهای تولیدی در اعصار گذشته می‌باشد.» یک صد سال ساخت بیش از قرن‌ها ساخت، این یکی از عجایب جدید و بی‌سابقه تاریخ تمدن بشریت است. موج صنعتی شدن قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی که در اروپا و آمریکا به وجود آمد، جهش بزرگی در تاریخ فرهنگ بشر بود. در مقابل، اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی چین در آن زمان این طور بود: فساد سیاسی مقامات، توقف پیشرفت نیروی تولیدی، رکود امور علمی فنی و فرهنگی و بحران اقتصادی، همه اینها با وضعیت غرب متفاوت بود. در این زمان بود که از مصیبت و وضعیت اسفانگیز مدرنیته شدن فرهنگ چین پرده برداشته شد.

## چینی‌های زمان معاصر

### نسبت به فرهنگ غربی محافظه‌کاری

### بیشتری از خود نشان می‌دهند

جنگ تریاک، مبارزه شمشیر و نیزه کهنه و پوسیده شرق با توپخانه و ناوگان مدرنیته غربی بود، جنگ بین کشور عقب‌افتاده کشاورزی و کشورهای پیشرفته صنعتی بود، امواج عظیم ناشی از برخورد دو رود تاریخی شرق و غرب بود. این جنگ مسائل پیچیده بسیاری را برای مردم جهان روشن کرد: چین از ورود مواد مخدر جلوگیری می‌کرد، ولی ضربه شدیدی را متحمل شد، غرب مواد مخدر می‌فروخت و این مسئله را هم قانونی کرده بود؛ مقاومت به حق چین با شکست و حملات وحشیانه انگلیس با پیروزی مواجه شد؛ جامعه چین در مسیر خود با مانع روبرو شد، جامعه غرب در مسیر خود پیشرفت کرد. در اینجا بربریت و تمدن با هم تصادم کردند، تجارت و غارت به هم آمیختند و عدالت و شرارت با هم برخورد



کانگ یو وی (Kang Youwei)، لیانگ چی جائو (Liang Qizhao)، جانگ تای یان (Zhng Taiyan)، هوانگ شینگ (Huang Xing)، سون یات سن (Sun Zongshan) و غیره طرح‌های اصلاحات اجتماعی خود را ارائه دادند. موضوعات این طرح‌ها عموماً حول و حوش مسائل سیاسی، اصلاحات و انقلاب بود. ولی هیچ‌یک از آنان پیروزی به دست نیاوردند. ناکامی تأسف‌انگیز معاصر فرهنگ کهن چین در مقابل فرهنگ معاصر قدرتمند غرب، نشان می‌دهد که چین نتوانست به مانند ژاپن هم‌راستای تأثیر حرکت عظیم و یک پارچه خود باشد و برعکس حرکت آن اثر منفی داشته و با شکست مواجه شد. باید اشاره کرد که ساختار فرهنگ چین در آن زمان در تمامی طبقات از طبقات رویی و نمایی (فنون استفاده از ماشین‌آلات) تا طبقات متوسط (سیستم و نظام سیاسی) و تا طبقات پایه (سیستم ارزشی و قیمت‌گذاری) تغییر کرده بود. حتی اگر با ارزش‌ها و نظرات امروزی هم به این تغییرات نگاه کنیم آن را منطقی و آمیزه‌ای از دو فرهنگ امروزی و قدیمی می‌یابیم. لیکن اثرات منفی و آلت دست بودن این تغییرات در ساختار فرهنگی موجب شده که تغییرات در هر طبقه دارای رابطه منطقی نباشد. برعکس، تغییرات طبقات اولیه به هیچ عنوان پایه و ستون طبقات

کردند. این جنگ و نتیجه آن غیرقابل تصور و در عین حال طبیعی بود، ناگهانی و اجتناب‌ناپذیر بود. یک چین‌شناس معروف خارجی عقیده دارد تاریخ معاصر چین «درواقع تصادم فرهنگ‌ها می‌باشد»، «غرب گسترش یافته و بانی تجارت و جنگ در جهان از یک طرف و چینی که بر اقتصاد کشاورزی و سیاست بوروکراتیک خود پافشاری می‌کند در مقابله با آن». البته نظریه‌هایی که تاریخ معاصر چین را به عنوان جنگ دو فرهنگ متفاوت بیان می‌کنند زیاد هم جنبه علمی ندارند، ولی چنانچه با استفاده از این نظریه تاریخ معاصر چین را تشریح کنیم، می‌توانیم مقاومت فرهنگی چین را در مقابل حملات غرب واقع‌بینانه درک کنیم. طبیعی است که وقتی یک فرهنگ مورد حمله فرهنگ‌های قوی‌تر از آن قرار بگیرد، باید تمام توانایی‌های خود را جمع کرده و پس از شناخت و جذب عوامل برتری فرهنگ مقابل به جنگ آن برود و موجودیت خود را حفظ کند. به منظور مقاومت با حملات فرهنگی بی‌سابقه غرب، بسیاری از شخصیت‌های برجسته چین از نسل‌های مختلف از جمله گونگ زه جن (Gong Zizhen)، وی یوان (Wei Yuan)، لین دزه شو (Lin Zexu)، لی هونگ جانگ (Li Hongzhang)، جنگ گوان نینگ (Zheng Guangying)، یان فو (Yan Fu)



بعدی نبوده و پس از شکل گرفتن و شکست سریع طبقات پایه و اولیه به سرعت تغییراتی بی‌اساس در طبقات بعدی هم صورت گرفته است. در واقع می‌توان مسائل مذکور را دلیل واقعی مشکلات چین در جهت مدرنیزه کردن و همگام کردن فرهنگ این کشور با جهان دانست.

از سویی علل اثرپذیری و آلت دست بودن فرهنگ چین را در سه مورد زیر می‌توان خلاصه نمود: اولاً برتری و امتیاز فرهنگی کشورهای مدرنیزه سبب می‌شود که فرهنگ کشورهایی که بعداً شروع به مدرنیزه شدن می‌کنند یک خاصیت تأثیرپذیر و مفعولی داشته باشد. ثانیاً، چینی‌های زمان معاصر نسبت به فرهنگ غربی محافظه‌کاری بیشتری از خود نشان می‌دهند؛ از آنجایی که قدرت‌های غربی منتشرکننده تمدن نوین و غارتگران وحشی بودند در قلب چینی‌ها، یک نوع احساس انزجار و عدم علاقه و در عین حال تحصیل نسبت به فرهنگ غربی به وجود آمد. این مسئله موجب ایجاد یک مشکل فکری در جهت مدرنیزه کردن ارادی چین در میان چینی‌ها شد. ثالثاً می‌توان به احساسات قوم منچو (Manchu)، قوم صاحب قدرت در دوره آخرین سلسله امپراطوری چین و از اقوام چینی ساکن در منطقه شمال شرقی چین) نسبت به قوم هان (Han، نژاد اکثریت در چین) اشاره نمود. توجه منچوها به اوضاع جهان خیلی کمتر از نگرانی آنها از طرف شورش‌های قوم هان بود. این مسئله سبب شد که

فرهنگی و تاریخی جدید و قدیم، پا به صحفه نجات چین گذاشتند. این افراد اکثراً زیر لوای «جوانان جدید» و با ضدیت آتشین با سنت‌گرایی عبارت بودند از مؤسسين اولیه حزب کمونیست در چین چن دو سیو (Chen Duxiu)، لی دا جائو (Li Dazhao)، بنیان‌گذار «پرچم‌داران جنبش فرهنگ نوین» لو شون (Lu xun) و رهبر جنبش عامیانه‌نویسی هو شی (Hu Shi). این افراد فعالانه در اوج امواج افکار و مکاتب جدید قرار گرفته و با فتودالیسم مبارزه می‌کردند. مقالات منتشر شده در مجله جوانان جدید مانند باد شدید و برق قوی جهش فرهنگی جدید چین را به اوج خود رسانیده و تخته‌های پوسیده فرهنگی که با تمدن کشاورزی و افکار فتودالیستی در طی چندین هزار سال روی هم چیده شده بود، در مقابل آن از هم فرو ریخت و رودخانه منجمد فرهنگ فتودالیستی رفته رفته جاری شد. علم و دموکراسی که دوره تازه‌ای در غرب به وجود آورده بودند، ناقوس زمان فرهنگ چین را به صدا در آوردند. با اینکه این صدا موجب شد جامعه چین در زمینه‌های مختلف دچار تزلزلات پیچیده‌ای شود، ولی به هر صورت پیشرفت عظیمی در تاریخ فرهنگی چین و بیداری مردم چین محسوب می‌شود.

تکائی به تمام روابط قدیم وارد شد و عقاید اصولی مورد احترام در معرض باد انتقاد قرار گرفتند. نظام طبقه‌بندی دو هزار ساله فتودالیستی که اصلی تزلزل‌ناپذیر بوده و کنفوسیوس که حکم‌رانان سلسله‌های مختلف چین او را به نام «معلم مقدس» می‌خواندند به هدف تیراندازان تبدیل شد. چن دو سیو در اعلامیه فرهنگی شماره اول مجله جوانان جدید از جوانان دعوت کرد که با سنن کهنه و اخلاق قدیمی شجاعانه خداحافظی کنند و به جوانان «خودکار نه چاکر»، «ترقی‌خواه نه محافظه‌کار»، «مشتاق و فعال نه گوشه‌گیر و پنهان»، «متعلق به جهان نه از کشوری در بسته»، «منفعت‌دار و نه پای‌بند به قوانین خشک»، «علمی و نه دچار خیالبافی» تبدیل شوند. تحت چنین رهبری، کسانی که با جوانان جدید هم عقیده بودند با «وزنه‌های سنگین علم و حقوق بشر» به انتقاد از ادبیات، اخلاق و انسانیت قدیمی رفته و انقلاب‌های ادبی، اخلاقی و انسانی را که در تاریخ چین بی‌سابقه بود به راه انداختند. این جنبش ناگهانی و شدید فرهنگی، اندیشه چینیان را درباره فرهنگ معاصر به جای جالبی رساند، تا جایی که چینی‌ها علل بدبختی‌های چین را در ریشه معیارهایی که سیستم بد ارزش‌های اخلاقی فرهنگ سنتی در ساختار انسان‌ها ایجاد کرده بود می‌جستند. در این زمان بود که بازسازی عوامل فرهنگی و ساختار یک انسان ایده‌آل آغاز شد.

نیچه (Friedrich Nietzsche) فیلسوف آلمانی، ۱۸۹۰ - ۱۸۸۴) گفته است هنر و ادب غرب را دوباره بسازیم.

## عمیق‌ترین مفهوم تاریخی

### در نشان دادن تضاد بین فرهنگ سنتی

### و مدرن، جنبش جدید فرهنگی

### «چهارم مه» چین (۱۹۱۹) است

حکمرانان به هر نوع اصلاحات اجتماعی از یک سو بی‌علاقگی و از سوی دیگر حساسیت نشان دهند. در مجموع این سه دلیل موجب شد که فرهنگ چین در مقابل فرهنگ غربی ضعیف‌تر شده و اختیار خود را در میان امواج روان مدرنیزگی جهانی از دست بدهد.

به دنبال شکست جنبش غرب‌گرایی (Westernization Movement یا به زبان چینی Yangwu Yundong) در قرن نوزدهم، سرکوب جنبش‌های اصلاح‌طلب (The Reform Movement یا به زبان چینی Wuxu Yundong) در سال ۱۸۹۸ و شکست انقلاب شین‌های (Xin Hai) در سال ۱۹۱۱، نسل جدید میهن‌پرستان، با جهان‌بینی نوین و اطلاعات

مبارزات علیه سنت‌گرایی بعد از دوره جنبش‌های ضد خرافات پرستی و کهنه‌پرستی (در دوره رنسانس) به نقطه اوج خود رسیده است. وی نه تنها سنت‌گرایی دوره رنسانس را تکذیب کرده، بلکه ایده‌آلیسم سنتی را هم به مبارزه طلبیده و رودخانه تجدد را به جریان انداخته است. همراهان جوانان جدید ادعا می‌کردند که تئوری کنفوسیوس دیگر جزء آثار عتیقه هزار سال پیش است. آنان انقلاب تاریخی فکری چین را به نقطه اوج آن رسانیدند. افکار چن دو سیو و ضد سنت‌پرستی نیچه در محیط‌های متفاوت به وجود آمد که دارای معانی و مقاصد مختلفی بودند، و به همین جهت نمی‌توان آنها را به همین سادگی با هم مقایسه کرد. به هر حال این همراهان در غرب در اوج اقتدار سنت‌گرایی و نیز در چین با معتبرترین بزرگان سنتی چین به مبارزه و رقابت برخاستند.

### فصل سوم

گفته‌های نیک و درست گذشتگان باید امروز مورد استفاده قرار گیرد. منظور از نگاه به تاریخ، درک عمیق‌تر واقعیت کنونی است. از یک نظر، فرهنگ یک ملت منعکس‌کننده تاریخ و واقعیت این ملت است. بدون آشنایی با دیروز یک ملت، نمی‌توان اوضاع امروز آن را تشریح کرد. همچنین بدون تشریح اوضاع امروز یک ملت، کنترل فردای آن امکان‌پذیر نیست. از این جهت، بررسی و اندیشه در مورد تضادهای واقعی فرهنگ معاصر چین یک موضوع حیاتی در مطالعه فرهنگ کنونی این کشور می‌باشد.

عمیق‌ترین مفهوم تاریخی در نشان دادن درگیری و تضاد بین فرهنگ سنتی و مدرن، جنبش جدید فرهنگی «چهارم مه» چین (۱۹۱۹) است. این جنبش جهت درستی را برای رهایی فرهنگ چین از بحران و بن‌بست نشان داد، ولی روش‌های چن دوسیو و هو شی و غیره برای حل اختلافات بین فرهنگ چین و فرهنگ غرب، فرهنگ سنتی و امروزی، ساده‌پس‌مناسبت بود. به عبارت دیگر، افکار آنها مبنی بر «این نه، آن بله» (یک نفی ساده) قادر نبود که تضادهای بین سنت و تمدن مدرن را به خوبی حل و فصل کند. بدین جهت ما باید بیشتر در مورد تضاد بین سنت و تمدن امروزی و روش حل آن تأمل و بررسی کنیم.

لی دا جاتو در دوران «چهارم مه» تضاد بین فرهنگ جدید و فرهنگ کهن موجود در زندگی واقعی مردم چین و مشکلات ناشی از آن را احساس کرد. وی نوشت که «زندگی امروز مردم چین زندگی پر از تضاد است و وضعیت امروز چین وضعیت پر تضاد است. مردم سراسر کشور در میان این‌گونه تضادها به سر می‌برند و بدون شک آنها دلوپس این اوضاع بوده و خوشحال نیستند. در

این صورت باید زندگی پرتضاد را از هم پاشید و زندگی نوینی را برقرار ساخت تا دل خود را آرامش بخشیده و روحیه خود را تازه کنیم. زندگی پرتضاد یعنی زندگی همراه با ناهماهنگی به دلیل وجود سنت و عادات جدید و قدیمی به‌طور همزمان. این در زندگی است که یک چیز جدید با یک چیز قدیمی با اینکه با هم تفاوت زیادی دارند، باز هم با هم در یک جا باقی می‌مانند. این نوع زندگی دردناک‌ترین و بی‌مزه‌ترین زندگی است. این مرحله از تاریخ مردم یک کشور از خطرناک‌ترین مراحل است.» زمان درحال گذر است. ما از جزیره منزوی فرهنگی بیرون نرفتیم، از یک طرف رسوم و عادات کهن را رعایت کرده و از طرف دیگر به آینده زیبا چشم داریم؛ از یک طرف ایدئولوژی جهانی را تازه به وجود آورده‌ایم و از طرف دیگر بر احساسات ملی تکیه می‌کنیم. ارزش‌های فرهنگی مختلف توجه ما را به خود جلب می‌کنند، ولی انگار هیچ‌کدام از این ارزش‌ها نیاز فرهنگی قلوب ما را ارضا نمی‌کند.

تضادهای فرهنگی که مردم چین با آن مواجه شده‌اند از قرار زیر است:

۱. تضاد احساسات و عقل روشنفکران چین در انتخاب فرهنگ در تحولات تاریخی. پس از جنگ تریاک، درهای چین باز شد و فرهنگ غرب به همراه صنعت مدرنیزه و نیروهای نظامی به چین هجوم آوردند و بعضی از چینیان واقع‌بینانه شروع به بررسی فرهنگ‌های پیشرفته خارجی کردند. در این شرایط روشنفکران ترقی‌خواه، عاقلانه به «دنبال حقیقت غرب» رفتند. از آقای وی یوان تا دکتر سون یات سن و تمام شخصیت‌های برجسته چین،

### هر چند ترکیب عوامل

فرهنگ قدیمی چین دیگر تجزیه شده

ولی این عوامل از بین نرفته

و عوامل جدید جای آنها را نگرفته است

در جنبش راهنمایی فرهنگی زمان معاصر خدمت چشمگیری به مردم کرده‌اند. لیکن آنها در برخورد با فرهنگ چین و غرب در ته دل تضاد اجتناب‌ناپذیری داشتند. آنها با هوشیاری می‌دانستند که قدرت‌های غرب، هم مبلغین فرهنگ پیشرفته بوده و هم غارت‌کنندگان وحشی، هم معلم و هم راهزن هستند. در این شرایط فرهنگی، افکار روشنفکران چین نیز پر تضاد بود: در فکر خود از غرب یاد می‌گرفتند، ولی در احساس خود عادات

است که فرهنگ کهن چین پی در پی تجزیه شده و فرهنگ جدید به تدریج ایجاد شده است. در این زمان، در فرهنگ چین با ضربات و تعدیل‌های انقلاب شین‌های، جنبش «چهارم مه»، جنگ حمله به شمال (Northern Expedition ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷)، انقلاب دموکراسی نوین و انقلاب سوسیالیستی (۱۹۴۹) تغییرات مهمی از موضوع تا شکل و از ساختار تا کارایی به وجود آمده است. هر چند ترکیب عوامل فرهنگ قدیمی چین دیگر تجزیه شده، ولی این عوامل از بین نرفته و عوامل جدید جای آنها را نگرفته است. همزیستی عوامل جدید و قدیم، موجب تصادم‌ها و تضادهای مختلف شده است. از جمله این تضادها می‌توان به روش کار کشاورزی کوچک با اقتصاد بازاری، تضاد سیستم طبقه‌بندی و نظام سیاسی دموکراتیک، تضاد نظریه درهای بسته با جامعه درهای باز و غیره اشاره نمود. این تضادها از یک طرف نشانگر مقاومت فرهنگ سنتی با تحولات مدرنیته بوده و از طرف دیگر نشانگر حملات جریان مدرنیته شدن به آداب و رسوم فرهنگ سنتی است. مبارزه عوامل نوین با عوامل کهنه، نیروی محرکه پیشرفت

و رسوم خود را هم دوست می‌داشتند؛ در ذهن خود غرب را معلم خوانده و در احساس از آن تفر داشتند؛ در احساس به عادات و رسوم خود علاقه داشتند و در عقل از آن ناامید بودند. فرهنگ غرب قابل استفاده بود، اما مورد علاقه نبود. فرهنگ چین مورد علاقه بود، لیکن قابل استفاده نبود. از این جهت چین در انتخاب فرهنگ سردرگم بود. در آغاز از عادات و رسوم شدیداً انتقاد می‌کردند، در پایان فرهنگ سنتی را احیاء می‌کردند. این سرنوشت مشترک چند نسل چینی‌ها می‌باشد. آقای بیان فو نخستین شخصی است که فرهنگ غرب را عاقلانه به مردم چین معرفی کرده است. وی در ابتدا از فرهنگ کهن با سعی و کوشش انتقاد کرد، ولی در آخر استنباط کرد که بحران کنونی چین ناشی از بی‌احترامی مردم به نصیحت‌های چند صدساله کنفوسیوس است. آقایان کانگ یو وی، لیانگ چی چائو، جانگ تای پان و غیره نیز از این «محوطه فرهنگی» خارج نشدند.

۲. تضاد بین فرهنگ سنتی و زندگی کنونی. از یک قرن و نیم پیش یعنی از جنگ تریاک تا به امروز، زمانی



شخصیت نوین امروزی یکی از حلقه‌های زنجیر ماشین مدرنیزه شدن فرهنگی چین است.

اگر از زاویه توانایی‌های سیستماتیک به فرهنگ نگاه کنیم، فرهنگ نه تنها فعالیتی سازنده است، بلکه نوعی ساختار مفهومی نیز می‌باشد. فرهنگ برای انسان چهارچوب توضیح «مفهوم» می‌سازد، و منظره خیال‌انگیزی از جهان می‌سازد و کمربند ارتباطی فهم متقابل، هم‌زمانی، تبادل و انتقاد می‌شود. از این جهت، فرهنگ شبکه معانی است. اگر انسان در هر نوع محیط یا سیستم فرهنگی زندگی کند، باز هم در حیطه این شبکه معانی می‌باشد و از همین شبکه است که پشتیبانی و حمایت‌های فرهنگی لازم برای فعالیت‌ها و مفهوم زندگی را دریافت می‌کند. در این مرز زمانی، کیفیت بحران‌های فرهنگی از ساختار شبکه معانی سرچشمه می‌گیرد. برای ایجاد یک شبکه معانی جدید متناسب با اوضاع اقتصادی - سیاسی عصر حاضر، باید ابتدا تضادهای فوق‌ارفع کرد.

#### فصل چهارم

پس از جنگ جهانی اول، تئوری مرکزیت فرهنگ اروپا از هم پاشید. در آن زمان محافل فرهنگی چین شروع به بررسی تمدن غرب کردند. قبل و پس از جنبش «چهارم مه»، گروه فرهنگی شرق، با نمایندگی آقایان دو یا چوان (Du Yaquan) و لیانگ چی چائو و لیانگ شو مینگ (Liang Shuming)، تشکیل شد. آنها اعتراضی بر دنباله‌روی چینی‌ها از فرهنگ غربی وارد کردند: «مگر پیشرفت تمدن فقط برای کشت و کشتار یکدیگر است؟ استفاده از اختراعات بشر برای از بین بردن خود بشر است؟ هنگامی که گروه فرهنگی شرق ادعا کردند که فرهنگ غربی شکست خورده، دموکرات‌های افراطی مانند آقای لی دا چائو و چن دو سیو نیز به تمدن کاپیتالیسم در اروپا و آمریکا شک و تردید پیدا کردند. ولی آنها مانند سنت‌پرست‌های جدیدی نبودند که به «تمدن شرق» و «احیاء مدارس کنفوسیوس» امید داشتند، بلکه نظر خود را متوجه تمدن روسیه که تازه تحولاتی تاریخی در آنجا صورت گرفته بود کردند. مارکسیسم مورد انتخاب مردم چین قرار گرفت. انتشار و توسعه مارکسیسم در چین برای پیشرفت تاریخ فرهنگ چین و بازسازی روحیه ملت چین به نظر درست آمد.

در حال حاضر وظیفه تاریخی ما چگونگی انتقاد از به ارث بردن از فرهنگ قدیم، هماهنگی و تداخل دو فرهنگ شرق و غرب و ساختن فرهنگ سوسیالیستی جدید است. برای انجام این وظیفه تاریخی، ما باید نظریه فرهنگی و اسلوب مارکسیسم را بکار برده و روش‌های حل و فصل تضادهای موجود در فرهنگ چین و مسیر

## چون چینی‌ها دارای دو نوع شخصیت متفاوت فرهنگی جدید و قدیمی هستند لذا در فعالیت‌های روزانه دائماً دچار تضاد روحی و درونی می‌شوند

فرهنگی در دوره انتقالی محسوب می‌گردد.

۳. تضاد هویت و ارزش‌های چینیان کنونی. پاهای چینی‌های امروزی در چهارراه فرهنگ سنتی و فرهنگ امروزی، فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی در گِل مانده است. تضاد و مقاومت و تصادم فرهنگ‌ها با خاصیت‌های زمانی و خاصیت‌های ملی منجر به تضاد هویت‌ها و ارزش‌های فردی شده است. در جریان مدرنیزه شدن کنونی، ما از یک طرف دارای خواص اخلاقی و رفتار سنتی می‌باشیم و از طرف دیگر دارای شخصیت یک انسان امروزی هستیم. چون همه دارای دو نوع شخصیت متفاوت فرهنگی جدید و قدیمی هستند، لذا در فعالیت‌های روزانه دائماً دچار تضاد روحی و درونی می‌شویم. اگر بخواهیم با ارزش‌های فرهنگ سنتی به خودمان بنگریم، می‌بینیم که فرهنگ سنتی دیگر در زندگی ما جایی ندارد و اگر بخواهیم با معیارهای امروزی خود را بسنجیم، در قلب و شخصیت خود آثار زیادی از فرهنگ سنتی و قدیمی می‌یابیم. ما در مرز تغییر و تبدیل زندگی می‌کنیم و به «انسان‌های مرزی» «دو شخصیتی» تبدیل شده‌ایم. در فعالیت‌های خود فاقد یک خط مشی به خصوص هستیم، همچنین در هنگام نیاز خود را با ارزش‌های سنتی می‌سنجیم و در ارزش‌های امروزی به دنبال پشتیبان فرهنگی هستیم. تضاد شخصیتی چینی‌های امروزی بیشتر در تضاد شخصیت درونی و شخصیت ظاهری آنان، در یک شخصیت ایده‌آل و یک شخصیت حقیقی و در شخصیت فردی و شخصیت اجتماعی آنان ظهور می‌کند. کنار گذاشتن شخصیت دوگانه فعلی و ساخت یک

### براساس تصمیم تاریخ

تنها سرنوشت تاریخی هر چینی امروزی

تحمل درد حاصل از تصادمات تضادهای فرهنگی است



فرهنگ چین از سنتی تا امروزی را بررسی کنیم. نظریه خود من در این مورد از این قرار است:

به دور ریختن عادات و رسوم هدف نهایی مدرنیزه شدن فرهنگ چین نیست. هدف آن ساختن فرهنگ جدید سوسیالیسم با ویژگی‌های ملی چین است. «یکپارچه غربی شدن» پس از ده‌ها سال تجربه فرهنگی مورد نفی قرار گرفته است و «پیشرفت سه مرحله‌ای کنفوسیوسی» نیز جوابگوی وظیفه سنگین امروزی کردن فرهنگ چین نمی‌باشد. ساختمان فرهنگی ما باید ترکیب و تولید جدیدی باشد از ویژگی‌های ملی و مجموعه‌ای از تمدن پیشرفته جهان. ترکیب و تولید نوع جدید تنها راه مؤثر در جهت رفع تضادهای فرهنگی می‌باشد.

الف) استاندارد ترکیب و نوسازی فرهنگ چین باید به نفع اصلاحات و درهای باز، پیشرفت نیروی تولید، آزادی افکار انسان، پیشرفت مناسب افراد و جامعه باشد. آنچه که با این استاندارد متناسب بود باید بدون توجه به اینکه از فرهنگ شرقی گرفته شده و یا از فرهنگ غربی، جذب شود و باید از چیزهای غیرمتناسب انتقاد کرده و از آنها دوری کنیم. فرهنگ جدیدی که براساس این استاندارد شکل می‌گیرد فقط می‌تواند علمی، دموکراتیک، آزادانه، با ویژگی‌های ملی و تمدن معنوی مدرن ایده‌آل ارزش‌های سوسیالیستی باشد.

ب) در این ترکیب و نوسازی باید بر اصل ویژگی‌های ملی اصرار شود. مدرنیزه شدن فرهنگ چین باید نوسازی اختیاری و معنوی مردم چین باشد. اگر اختیار انتخاب براساس ویژگی‌های ملی فرض شود و وضعیت فرهنگی مردم در نظر گرفته نشود، هر نوع فرهنگ پیشرفته خارجی حتی با تبدیل به صورت محلی آن باز هم مورد استفاده نخواهد بود. به همین جهت باید روی اصل ویژگی‌های ملی تأکید شود و از انتخاب کورکورانه و خود به خودی فرهنگ‌های خارجی جلوگیری شود. در ضمن مسیر و نوع پیشرفت فرهنگی به‌طور اختیاری طرح‌ریزی شود و براساس نیاز رفع تضادهای فرهنگی موجود، بررسی دقیقی روی کیفیت و کارایی فرهنگ‌های مختلف انجام گیرد و تنها پس از همه این کارها مبادرت به ترکیب و نوسازی شود. اختیار، نیروی محرکه و علم سه اصل از اصول پایه‌ای طرح‌ریزی و ساخت ویژگی‌های ملی می‌باشند.

۳) فعالیت‌های اجتماعی پایه ترکیب و نوسازی فرهنگی هستند. در رابطه بین سنت و تجدد، عمل نقش حساسی ایفا می‌کند. عمل نه تنها پل بین فاعل و متعلق فعل بوده، بلکه رابط بین تاریخ گذشته با آینده است. عمل چیزی است که به کل اجازه می‌دهد تصمیم بگیرد که به کدام قسمت و جزء احتیاج هست. اگر نیاز به عمل در اجتماع را در جامعه امروزی فراموش کنیم، بحث در مورد

«یکپارچه غربی شدن» و «احیاء مدارس کنفوسیوسی» بی‌معنی و بی‌اساس خواهد بود. ترکیب و نوسازی باید در جهتی باشد که عوامل فرهنگی مختلف در فعالیت‌های اجتماعی در جامعه امروزی، با تصفیه و انتخاب و نوسازی به یک نوع فرهنگ جدید تبدیل شوند.

پیشرفت فرهنگ سنتی و از سرگرفتن معنویت ملی، وظیفه تاریخی فرد فرد مردم چین است و همچنین وظیفه تمام اقوام چین در برابر پیشرفت فرهنگ جهان در آستانه قرن بیست و یکم می‌باشد. با نگاهی به مسیر پر پیچ و خم فرهنگ چین از شکوه تا رکود و تضادهای فرهنگی حاصل از دوره تبدیل و تغییر تاریخ، ما باید با همت مسئولیت مهم خود را در جهت پیشرفت چین به عهده بگیریم. براساس تصمیم تاریخ، تنها سرنوشت تاریخی هر چینی امروزی تحمل درد حاصل از تضادات تضادهای فرهنگی است. در هنگام عمل باید ترکیب فرهنگ‌های معاصر و نوسازی روحیه‌های فرهنگی فردی را به‌طور کامل انجام دهیم.

منبع:

مجله فرهنگ سنتی و مدرنیزه، شماره ۴، سال ۱۹۹۶.  
نویسنده: لی جن گانگ (Lizhengang) استاد دانشکده فلسفه دانشگاه هه بای (Hebei) و دکتر در رشته فلسفه دانشگاه مردم چین (People's University).

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - پکن



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
الجامع علوم انسانی